

ملت ایران در قانون اساسی خود

دارای چه حقوقی است ؟

قانون اساسی ایران با همه کهنه بودن هنوز تنها سند و نوشته‌ای است که ملت ایران می‌تواند حقوقی برای خود در آن باز شناسد. اگر در طی این هفتاد و چند سال، ایران نتوانسته است حتی یک اصل بر آن بیفزاید که از لحاظ قدرت و جوهر با اصول پیشین برابری کند، دلیل بر آنست که از جهت حقوق انسانی یک دوران رکود و قهقرائی را گذرانده است. واقعیت امر آن است که قانون اساسی ایران جز در چند سال نخستین، هرگز پاسش نگاه داشته نشده است. زمانی که محمدعلی میرزا مجلس را به توپ بست، دلیل بر آن بود که قانون اساسی در اوج قدرت و سلامت است که لازم دانسته‌اند آن را به «صراحت و علنی» پامال کنند. مهملک‌ترین لطمه در زمانهایی بر آن وارد آمده است که آن را پاورچین پاورچین و «عصا زنان» زیر پا نهاده‌اند.

به هر حال از نظر تاریخی، اهمیت درجه اول این سند غیر قابل انکار است. قانون اساسی آسان و ارزان به دست نیامده. سیر تاریخی و مقتضیات اجتماعی زمینه ایجاد آن را فراهم کرد و مردم ایران هم با آگاهی و شهامت از اقتضای زمان بهره گرفتند و در این راه از نثار جان و مال و آسایش خود نهراسیدند.

بر اثر اعلام این قانون بود که ملت ایران نیز در ردیف ملت‌های حاکم بر سر نوشت خود قرار گرفت. نخستین بار در عمر کشور، حاکمیت ملی اعلام می‌گشت و قدرت و حکومت از دست افراد محدود گرفته می‌شد و به دست «قاطبه» مردم می‌افتاد.

بر وفق اصل دوم، مردم ایران «در امور معاشی و سیاسی خود» مشارکت می‌یافتند یعنی سازمان اداره کشور تنها بر اراده مردم و اساس مشروطیت بر رأی آزاد آنان متکی می‌گشت، و این اساس مشروطیت بنا بر اصل هفتم متمم «جزء» و «کلا» تعطیل بردار نبود.

مفاد این اصول آن است که پس از استقرار قانون اساسی، ملت ایران ملت آزادی است که جز با زور نمی‌توان این آزادی را از او سلب کرد. از عبارت «تعطیل بردار نبودن مشروطیت» می‌توان مفهوم صوری و معنوی هر دو را استنباط کرد. وجه صوری، یعنی تعطیل بردار نبودن «تشکیلات مشروطه» (پارلمان قوه قضائیه و غیره...) و وجه معنوی که مفهوم وسیع‌تر و دقیق‌تری دارد بدان معناست که صورت ظاهر رفع تکلیف نمی‌کند، سازمان‌های کشور اگر بر حسب موازین قانونی و از طریق انتخابات آزاد بنیان نگرفته باشند، موضوع در حکم تعطیل مشروطه شناخته می‌شود.

اصل بیست و ششم متمم صراحت دارد که «قوای مملکت ناشی از ملت است» پس دولت که دستگاه اداره کننده است باید مبعوث ملت ایران باشد، وزمانی مشروعیت می یابد که با اراده آزاد مردم بر سر کار آمده باشد.

ایران، مانند هر کشور قانونی دیگر، به عنوان یکی از اعضاء خانواده بین الملل و عضو سازمان ملل متحد، اعتبار و قانونی بودن خود را از قانون اساسی خود می گیرد؛ زیرا فرض بر آن باید باشد که دستگاه های مسئول و رسمی کشور بر مبنای قانون اساسی موجود شکل گرفته اند و عمل می کنند، و هر داد و ستد و قرارداد بین المللی و میثاقی که ایران با کشورهای دیگر امضاء می کند به اتکاء این فرض است، و چنانچه این فرض متزلزل باشد، همه آثار ناشی از خود را متزلزل می کند.

و این قانون اساسی مانند قانون اساسی هر کشور دیگر، يك كل تفكيك ناپذیر است. به محض آنکه قسمتی از آن زیر پا نهاده شود، قسمت های دیگر نیز خود به خود از اعتبار می افتند. بنا بر این، اصل کلی حقوقی نقض هر جزء يك قانون، اعتبار قسمت دیگر را نیز مخدوش می کند.

از طریق قانون اساسی، در میان «مقامات مملکتی» و مردم پیمانی بسته شده است و تا زمانی این پیمان به قوت خود باقی است که از جانب یکی از طرفین نقض نشده باشد. اگر از ناحیه یکی به تکالیف قانونی عمل نشد، طرف دیگر نیز خود را مکلف به ادای وظیفه نخواهد دید، و در این صورت رابطه میان مردم و دستگاه گسیخته می شود.

مهم ترین فصل قانون اساسی، فصلی است که در «متمم» تحت عنوان «حقوق ملت ایران» آمده است. و از اصل هفتم تا بیست و پنجم را در بر می گیرد. این حقوق عبارتند از:

- ۱- برابری حقوق همه مردم در مقابل قانون
 - ۲- مصونیت جان و مال و مسکن و شرف هر ایرانی از هر نوع تعرض
 - ۳- منع دستگیری و حبس افراد، و اجرای مجازات جز به حکم قانون
 - ۴- آزادیهای اولیه: آزادی رأی، آزادی مجامع و انجمن ها و مطبوعات
 - ۵- مصونیت مراسلات پستی و تلگراف از ضبط و کشف
- اینک راجع به هر يك توضیحی می آوریم.

۱- برابری حقوق

اصل هشتم می گوید: «اهالی مملکت ایران در مقابل قانون مساوی الحقوق خواهند بود.» در این اصل هیچ ابهامی نیست. منظور آن است که در چشم قانون هیچ کسی نسبت به دیگری برتری ندارد، و امتیازهای خانوادگی، تمکنی و یا هر امتیاز دیگر، یازن و مرد بودن، به اصل تساوی خللی وارد نمی آورد. هر يك از افراد می توانند حقوقی را که قانون اساسی به آنها اعطا کرده است. آزادانه اعمال کنند، و در اعمال این حقوق، قانون از آنان یکسان حمایت می نماید.

اینکه تصریح شده است «قانون دولتی» به نظر می رسد که خواسته اند «قانون شرع» را مستثنی کنند که پیروان مذاهب رسمی را از حیث «احوال شخصیه» (ازدواج و غیره...) (...)

تابع مقررات دینی خود می‌شناسد .

این اصل بسیار مهمی است و مبشر آن است که «حکومت قانون» بر قرار شده است ، و تمییزهایی که پیش از آن در مورد افراد متفاوت از لحاظ پایگاه اجتماعی، اعمال می‌شد، دیگر در جامعه ایران جایی نخواهد داشت.

۲ - مصونیت از تعرض

اصل نهم درباره آن می‌گوید : «افراد مردم از حیث جان، مال و مسکن و شرف محفوظ و مصون از هر نوع تعرض هستند، و متعرض احدی نمی‌توان شد مگر به حکم و ترتیبی که قوانین مملکتی معین می‌نماید.» «در این‌ها حرف بر سر چهار عامل اصلی امنیت بخش‌زندگی است. و مجموع آن را می‌توان تحت عنوان «حقوق‌زندگی» جای داد،

جان و مال که وضعش روشن است. حریم امنیت مسکن نیز باید محفوظ بماند. اما شرف مفهوم وسیعی پیدا می‌کند و در دایره خسارت معنوی وارد می‌شود . می‌تواند تمام لطمه‌های مادی و معنوی را که بنحوی نام و حیثیت شخص را لکه‌دار کند، در بر بگیرد:

وارد آوردن فشار روحی ، بیکار کردن از کار، تهمت، اجبار به انجام اعمالی که شایسته يك انسان آزاد نیست، بازداشته شدن از اعمالی که هر انسان آزاد حق انجام آن را دارد، همه اینها می‌تواند بنحو مستقیم یا غیر مستقیم ، از مصادیق تعرض به شرف محسوب شود. همین‌گونه است اگر کسی در معرض اتهامی قرار گرفت و بعد، از آن اتهام مبری شناخته شد .

قسمت دوم اصل می‌گوید که «متعرض احدی نمی‌توان شد مگر به حکم و ترتیب قانون ...» پس در هر حال اصل، مصونیت در برابر هر گونه تعرض است، و تنها حصر و مورد استثنائی آن را قانون تعیین می‌کند ، و طبیعتاً قانون در جایی چنین اجازه‌ای می‌دهد که مصلحت اجتماع ایجاب نماید.

اصل دهم و دوازدهم و چهاردهم ناظر به مصونیت شخص انسان است در برابر عملی که آزادی قضائی او را به خطر بیندازد . به موجب اصل دهم «غیر از مواقع ارتکاب جنحه و جنایت و تقصیرات عمده هیچ‌کس را نمی‌توان فوراً دستگیر نمود، مگر به حکم کتبی رئیس محکمه عدلیه بر طبق قانون، و در آن صورت نیز باید گناه مقصر فوراً» یا منتهی در ظرف بیست و چهار ساعت به او اعلام و امضاء شود .»

پس اجازه دستگیری فوری در صورتی داده شده است که جنحه یا جنایت یا تقصیر عمده (تقصیر عمده نیز از لحاظ اهمیت باید نزدیک به جنحه باشد) صورت گرفته باشد. البته این ناظر به جرم مشهود است ، در غیر این صورت چون تشخیص احتمال ارتکاب جرم، با مقام قضائی است، در هر حال ، حکم کتبی مقام صلاحیت‌دار قضائی برای دستگیری ضرورت دارد. در این صورت نیز، لزوم اعلام فوری بزه مقصر به علت آن است که او بتواند از حق اعتراض و دفاع خود استفاده نماید.

به موجب اصل دوازدهم، حکم و اجرای هیچ مجازاتی نمی‌شود مگر به موجب قانون «وحکم و اجرای مجازات منحصرأ، در اختیار دادگاه صلاحیت‌دار قرار گرفته است .

در تعقیب همین مورد، هر عملی که منجر به حصر آزادی جسمانی بشود منع گردیده است. اصل چهاردهم تصریح دارد: «هیچ يك از ایرانیان را نمی‌توان نفی‌باد کرد یا منع از اقامت در محلی یا مجبور به اقامت در محل معینی نمود، مگر در مواردی که قانون تصریح می‌کند، اجبار به اقامت در محل خاصی، یا منع اقامت در محل خاصی، هر دو به آزادی فرد زیان وارد می‌آورد. از این رو باید قانون مورد آن را تصریح کند و تطبیق مورد باموضوع نیز از جانب يك مرجع قانونی صورت گیرد.

اصول پانزدهم و شانزدهم و هفدهم مربوط به مالکیت است.

۴- آزادیهای اولیه

این مورد اصول بیستم تا بیست و سوم را در بر می‌گیرد. بر طبق اصل بیستم «عامه مطبوعات غیر از کتب ضلال و مواد مضره به دین مبین آزاد و متمیزی در آنها ممنوع است، ولی هر گاه چیزی مخالف قانون مطبوعات در آنها مشاهده شود نشر دهنده یا نویسنده بر طبق قانون مطبوعات مجازات می‌شود. اگر نویسنده معروف و مقیم ایران باشد. ناشر و تابع و موزع از تعرض مصون هستند.»

در این اصل «عامه مطبوعات آزاد اعلام شده و متمیزی در آنها ممنوع. تنها يك حضری برقرار گردیده است: و آن در مورد «کتب ضلال و مواد مضره به دین مبین» است از آن که بنکریم دیگر بهیچ وجه دولت نمی‌تواند از انتشار نشریه طبع شده‌ای جلوگیری کند. فقط می‌تواند هر گاه چیزی مخالف قانون مطبوعات در آنها مشاهده کرد، نشر دهنده یا نویسنده را «بر طبق قانون مطبوعات» تعقیب نماید، بر اساس قانون مطبوعات، مورد خلاف قانون برای تعیین تکلیف، به محکمه احاله می‌گردد.

«مواد مضره به دین مبین» تا حدی مفهومش روشن است، ولی منظور از «کتب ضلال» چیست؟ این را می‌بایست قانون مطبوعات روشن کرده باشد، بر حسب عرف، زمان به زمان مفهومش فرق می‌کند، در هر حال، باید خیلی با دقت؛ با توجه به جمیع جوانب فرهنگ ملی موارد آن تعیین گردد، و گرنه این درست نیست که دولت از روی دلخواه و هوس هر چه را به زیان استقرار و ادامه سلطه خود ببیند حتی انتقادهای جزئی، در ردیف کتب «ضلال» قرار دهد. منظور از این حصر به هیچ وجه آن نیست که مردم از چون و چرا و انتقاد کردن از دولت محروم شوند (که خود نقض قانون اساسی است) بلکه آن است که چیزی لطمه زننده به «فرهنگ و سجایای اخلاقی و انسانی و ملی مردم ایران انتشار نیابد.

اگر این را ملاک بگیریم، بسیاری از نوشته‌ها و گفته‌ها که نشر و پخش آنها مورد تشویق و اصرار بوده است و پول‌های گزافی بر سر آنها خرج شده (ومی‌شود)، و حتی برخی قسمت‌های کتابهای درسی بوضوح می‌توانند جزو مطالب «ضلال» قرار گیرند.

آنچه حاوی خرافه‌ها و معتقدات بی پایه باشند، یا آنچه تفکر عامی و انتقادی را علیل کند، و آنچه بخواهد قانون شکنی یا تصمیم‌های ناهشیوار سیاسی و اقتصادی را توجیه نماید، همه آنها می‌رود در ردیف «ضلال»

اصل هیجدهم تاحدی به کمک این اصل می‌آید و آن این است: «تحصیل و تعلیم علوم

و معارف و صنایع آزاد است، مگر آنچه شرعاً ممنوع باشد...»
 «علوم و معارف و صنایع» همه معارف بشری را دربر می‌گیرد، و می‌نماید که روح قانون اساسی ایران بر تأکید تفکر علمی است.

و اما کلمه ممیزی چه معنی می‌دهد؟ منظور دست‌بردن توی اثر است و کم‌وزیاد کردن پنحوی که مفهوم یا عبارت تغییر پیدا کند. از عبارت چنین بر می‌آید که کمترین دستبرد در هیچ کتابی جایز نیست. یک کتاب باید همان‌گونه که هست انتشار بیابد و یا انتشار نیابد. اگر باید انتشار نیابد، باید ثابت شود که جزو مواردی است که اصل بیستم استثنا کرده است. این که اصل بیستم می‌گوید که «و عامه مطبوعات غیر از ... آزاد است ...» این مفهوم را نیز دارد که حق انتشار روزنامه و مجله و کتاب برای همه ایرانیانی که واجد صلاحیت اخلاقی و علمی هستند باید شناخته شود. بنا بر این صدور امتیاز یک امر عادی قرار می‌گیرد. و داوطلبانی که کنار زده می‌شوند، باید از جانب یک هیئت صلاحیت‌دار، تنها به سبب ناتوانی فکری و یا نارسائی اخلاقی به اثبات رسیده، رد آنها اعلام گردد، بخصوص دلائل سیاسی در آن راه داده نشود، چه، بر خورداری از «حقوق» مستلزم ابراز نظر سیاسی است. اصل بیست و یکم ناظر به اجتماعات است. بر وفق این اصل همه انجمن‌ها و اجتماعات آزاد هستند، مگر آنها که مولد «فتنه» دینی و دنیوی و مخل نظم باشند. کلمه فتنه که در این جا آورده شده است، منظور اغتشاش‌های بنیان‌برانداز است، از «دنیوی» آنچه را که اجتماع را دستخوش تزلزل کند اراده می‌شود، و منظور از «مخل نظم» آن است که آسایش عمومی و آرامش فکر و کار و زندگی مردم را به هم بزند.

همه اینها جنبه نسبی دارد. نخست آنکه باید دید بنا به عرف و مقتضیات زمان «فتنه دنیوی» به چه گفته می‌شود؟ زمانی بود که اگر اجتماعی تشکیل می‌شد و می‌گفت که باید مثلث‌تروت تعدیل شود «مولد فتنه دنیوی» شناخته می‌گشت. ولی امروز اگر برعکس جمعیتی تشکیل شود که بخواهد از تراکم ثروت در دست عده‌ای معین پشتیبانی نماید، او «مولد فتنه دنیوی» شناخته خواهد شد.

خود مخل نظم شدن نیز مفهوم وسیعی دارد. البته اگر اجتماعی پدید آمد که آتش سوزی یا تخریب را تشویق کند، مخل نظم است، ولی در مقابل، اجتماع دیگری نیز که به نحوی از انحناء و بنحو مستمر از بی‌نظمی پشتیبانی نماید (مثلاً از نرافیک تهران که بزرگترین برهم‌زننده، نظم است) از طریق راندن صنعت به موتناز، سوء استفاده شرکت واحد، دلالی و دروازه باز اتومبیل، و وضعی که بطور کلی سیمای کنونی به امر راندگی بخشیده است، باید در همان ردیف قرار گیرد.

اگر می‌خواستیم وارد ریشه شویم، ناگزیر این بحث را پیش می‌آوردیم که جلوگیری از اجتماعات معقول و مسالمت‌آمیز، خود نوعی «اخلال در نظم» است، زیرا منجر به واکنش بعضی آلودی می‌شود که به هنگام اقتضای زمان، به صورت اجتماع حاد و پرخروش بروز خواهد کرد. و آنگاه دیگر به علت تراکم شدن عقده‌ها، مردم بدشواری مهار احساس خود را در دست خواهند داشت.

۵- احترام به روابط خصوصی افراد و آن مصونیت مبادله اندیشه‌ها و مفاسد است از طریق نامه یا تلگراف. اصل ۲۲ متمم می‌گوید: «مراسلات پستی کلیه محفوظ و از ضبط و کشف مصون است، مگر در مواردی که قانون استثنا می‌کند» و اصل ۲۳ تلگراف را نیز در ردیف مراسله پستی می‌گذارد.

این نیز مورد مهمی است که اصل را بر حفظ آزادی مبادله فکر گذارده است، مگر در مواردی که قانون استثنا کند. باز کردن سرنامه یا افشاء تلگراف بی‌حرمتی به حیثیت انسانی است، که وارد می‌شود در حیطه «پی‌گیری» و «تفتیش عقاید» و خلاصه راه یافتن به «ساحت» سراج ذهن و زندگی خصوصی افراد که باید قاعده مربوط به خود شخص باشد و پس، در آن زمان هنوز ضبط صوت رایج نشده بود، و گرنه چه بسا که آن نیز در این قسمت گنجانده می‌شد که گذاردن دستگاه در اقامتگاه کسی برای ضبط مذاکرات او، مشمول منع قرار گیرد، زیرا در واقع همان آثار وحتى بدتر از آن را به بار می‌آورد.

این اصول چهارده گانه همان است که از حقوق فطری سرچشمه گرفته است و شرط اصلی یک زندگی شرافتمند و انسانی شناخته شده، و همان است که روح آن در اعلامیه‌های حقوق بشر (منشور استقلال آمریکا، اعلامیه حقوق بشر فرانسه، اعلامیه جهانی حقوق بشر سازمان ملل) گنجانده شده است، و همه قوانین اساسی مترقی دنیا مفاد آن را پذیرفته‌اند. نمی‌توان گفت که یک ملت حاکم بر سرنوشته خود است و مشروعیت حکومت تامین گردیده، مگر آنکه این اصول اولیه از جالب دستگاه گرداننده کشور مورد رعایت و احترام باشند.

مورد قابل توجه دیگر، جدا کردن جرم سیاسی و جرم عمومی است. در اصول هفتاد و دو و هفتاد و هفت و هفتاد و نه متمم از جرم سیاسی یاد شده است. عنوان کردن موضوع در سه اصل، دلیل بر اهمیت موضوع از نظر قانون اساسی ایران است.

در اصل ۷۲ آمده است «منازعات راجعه به حقوق سیاسیه مربوط به محاکم عدلیه است، مگر در مواقعی که قانون استثناء نماید.» در این جا می‌بینیم که علی‌الاصول دادگستری مرجع برای رسیدگی به «منازعه» سیاسی شناخته شده است و این البته جزو همان امر کلی است که اصل ۷۱، دادگستری را مرجع رسمی «نظامات عمومی» شناخته است: شق دوم اصل ۲۷ نیز همین موضوع را تأیید می‌کند. اما در اینجا کلمه «منازعه» به کار برده شده است که مفهوم خاصی دارد و چنین می‌نماید که منظور اختلاف نظرهای سیاسی افراد است که منجر به نزاع بشود. اصل ۷۷ می‌گوید: «در ماده تقصیرات سیاسیه و مطبوعات چنانچه محرمانه بودن محاکمه صلاح باشد، باید به اتفاق آراء جمیع اعضاء محکمه بشود.»

در این اصل نیز، از کلمه جرم پرهیز شده و «تقصیر» به کار رفته. تقصیر، عمل ناروایی است که سبک‌تر از جرم است و منظور از «تقصیرات» یعنی جریان‌های خلاف قانونی است که ممکن است در ضمن فعالیت سیاسی پیش آید. و از لحاظ نحوه محاکمه آن را در کنار «تقصیرات مطبوعاتی» نهاده‌اند که در واقع ماهیت مشترک دارند، یعنی هر دو به مسائل عمومی مملکت از دیدگاه سیاسی می‌پردازند. اینکه گفته شده است که محرمانه بودن محاکمه باید «به اتفاق آراء جمیع اعضاء» به تصمیم در آید، حکایت از اهمیتی دارد که برای علنی بودن این نوع محاکمات قائل بودند.

ادامه دارد